ای ابوحذیم چه تو را به اینجا آورده است؟

از حنظله بن حِذْیَم روایت است که پدربزرگ وی حنیفه به حذیم گفت: فرزندانم را جمع کن که می خواهم وصیت کنم؛ و حذیم آنها را جمع کرد. حنیفه در جمع آنان گفت: اولین چیزی که به آن وصیت می کنم این است که صد شتر برای این یتیم در آغوشم می باشد که ما آن را در جاهلیت «مُطَیِّبة» می نامیدیم؛ این بود که حذیم گفت: پدرم، من از فرزندانت شنیدم که می گویند: ما نزد پدر این وصیت را می پذیریم و آن را تایید می کنیم، اما همین که از دنیا رفت آن را نادیده گرفته و بدان عمل نمی کنیم. لذا حنیفه گفت: بین من و شما رسول الله صلی الله علیه وسلم قضاوت می کند؛ و حذیم گفت: موافقیم. بنابراین حذیم و حنیفه و حنظله که پسربچه ای بود و پشت سر حذیم سوار، همگی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفتند؛ زمانی که نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضر شدند، سلام کردند و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَا رَفَعَكَ يَا أَبَا حِذْيَمٍ؟»: «ای ابوحذیم چه تو را به اینجا آورده است؟» وی گفت: این؛ و با دستش به ران حذیم ضربه زد و در ادامه گفت: من می ترسم که ناگهان پیر و افتاده شوم یا بمیرم، می خواهم وصیت کنم؛ و در وصیتم گفته ام: اولین چیزی که به آن وصیت می کنم این است که صد شتر برای این یتیم در سرپرستی من باشد که ما در جاهلیت آن را مطیبه می نامیدیم؛ وقتی حنیفه این سخنان را گفت، رسول الله صلی الله علیه وسلم به شدت خشمگین شد چنانکه خشم و ناراحتی را در چهره ی او دیدیم؛ و درحالی که نشسته بود بر زانوهای خود نشست و فرمود: «لَا، لَا، لَا الصَّدَقَةُ خَمْسٌ، وَإِلَّا فَعَشْرٌ، وَإِلَّا فَخَمْسَ عَشْرَةَ، وَإِلَّا فَعِشْرُونَ، وَإِلَّا فَخَمْسٌ وَعِشْرُونَ، وَإِلَّا فَثَلَاثُونَ، وَإِلَّا فَخَمْسٌ وَثَلَاثُونَ، فَإِنْ كَثُرَتْ فَأَرْبَعُونَ»: «نه، نه؛ صدقه باید پنج تا وگرنه ده تا و در غیر این صورت بیست تا و بیش از آن بیست و پنج تا و بیش از آن سی تا و بیشتر از آن سی و پنج تا و در نهایت چهل تا باشد». راوی می گوید: پس با رسول الله صلی الله علیه وسلم درحالی خداحافظی کردند که یتیم همراه آنها عصایی در دست داشت و با آن به شتر می زد. لذا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «عَظُمَتْ هَذِهِ هِرَاوَةُ يَتِيمٍ»: «این عصا شخصیت و جثه ی یتیم را بزرگ نشان می دهد». حنظله می گوید: پدربزگم حنیفه مرا نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آورد و گفت: پسرانی دارم که بزرگ اند و ریش دارند و فرزندانی کوچک تر از آنها دارم که این (حنظله) کوچکترین آنها می باشد؛ برای او نزد الله متعال دعا کن؛ راوی می گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم بر سرش دست کشید و فرمود: «بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ»: «الله در تو برکت نهد». یا اینکه فرمود: «بُورِكَ فِيهِ»: «در تو برکت نهاده شود». دَیَّال می گوید: حنظله را دیدم که افراد ورم کرده یا چهارپایی که پستانش ورم کرده نزد وی می آورند و او آب دهانش را در دستانش می اندازد و بسم الله می گوید و دستش را بر همان قسمتی از سرش می گذارد که رسول الله صلی الله علیه وسلم دستش را گذاشته بود و دستش را بر قسمت ورم کرده می کشید و ورم خوب می شد.

[صحیح است] [به روایت احمد]

حنظله بن حذیم بن حنیفه حکایت می کند که پدربزرگش حنیفه به پسرش حذیم دستور داد که همه ی فرزندانش را جمع کند، چون تصمیم دارد قبل از وفاتش وصیت کند؛ و حذیم آنها را جمع می کند و حنیفه به آنها خبر می دهد اولین چیزی که به آن وصیت می کند این است که صد شتر برای یتیمی خواهد بود که در حضانت و سرپرستی وی باشد. و آنها این کار را در جاهلیت مطیبه می نامیدند. بنابراین حذیم به پدرش می گوید: من از فرزندانت شنیدم که می گویند: ما نزد پدرمان این وصیت را تایید می کنیم اما وقتی از دنیا رفت، از رای خود بازمی گردیم و به آن یتیم چیزی نمی دهیم. لذا حنیفه می گوید: بین من و شما رسول الله صلی الله علیه وسلم قضاوت می کند. و حذیم می گوید: ما به حکم و قضاوت رسول الله صلی الله علیه وسلم راضی هستیم. لذا حذیم و حنیفه و حنظله بن حذیم که کودکی خردسال به همراه پدرش حذیم می باشد، نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم می روند. چون نزد ایشان حاضر می شوند، سلام کرده و رسول الله صلی الله علیه وسلم به حنیفه می گوید: «چه تو را به اینجا آورده ابوحذیم؟». و حنیفه می گوید: این؛ و به حذیم اشاره می کند. و در ادامه می گوید: من می ترسم مرگ به سراغم بیاید، می خواهم وصیت کنم؛ و گفته ام: اولین چیزی که به آن وصیت می کنم این است که صد شتر از اموالم برای یتیمی خواهد بود

که در حضانت و سرپرستی من می باشد. و ما این را در جاهلیت مطیبه می نامیدیم. رسول الله صلی الله علیه وسلم با شنیدن این مساله، چنان خشمگین و ناراحت می شود که خشم در چهره ی مبارکش دیده می شود. و درحالی که نشسته، بر روی زانوها می نشیند و می گوید: «نه، نه؛ صدقه باید پنج شتر وگرنه ده تا و در غیر این صورت بیست تا و بیش از آن بیست و پنج تا و بیش از آن سی تا و بیشتر از آن سی و پنج تا و در نهایت چهل تا باشد». و به این ترتیب جواز وصیت به این ترتیب را بیان می کند مادامی که بیش از یک سوم اموال نباشد. سپس درحالی از رسول الله صلی الله علیه وسلم خداحافظی می کنند که یتیم عصایی به همراه دارد که با آن شتر را می زند، لذا رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: «این عصا شخصیت و جثه ی یتیم را بزرگ نشان می دهد». گویا در نگاه اول، جسم و جثه ی بزرگی دارد و بعید است که به او یتیم گفته شود، چون یتیمی در سن کم می باشد. در ادامه حنظله می گوید: پدربزرگم مرا نزدیک رسول الله صلی الله علیه وسلم برد و گفت: من فرزندان بزرگسالی دارای ریش دارم و همچنین فرزندانی کوچک تر از آنها دارم؛ و این کوچک ترین آنها می باشد، برای او نزد الله دعا کن؛ بنابراین رسول الله صلی الله علیه وسلم سر حنظله را دست می کشد و می فرماید: «الله در تو برکت نهد». ذیال که یکی از راویان حدیث است می گوید: حنظله را می دیدم که فردی دردمند از ورم صورت یا چهارپایی با ورم پستان نزد وی می آورند و حنظله آب دهانش را در دستان خود انداخته و بسم الله می گوید و دستش را در همان قسمتی از سرش می گذارد که رسول الله صلی الله علیه وسلم گذاشته بود و سپس قسمتی را که ورم کرده بود دست می کشید و ورم خوب می شد.

http://www.sunnah.global/hadeeth/fa/show/10957